

هنگامی که مردان در راه ارضاء غریزه جنگیدن به کشت و کشتار یکدیگر می پردازند، طبیعت آن را نادیده می انگارد، زیرا به نسبت، زنان را برای هدف خود لازم تر می بیند، و مردان چندان مورد نیازش نیستند. طبیعت با ذات غیر اقتصادی خود مخصوصاً به بچه های گرسنه ستیزه جو و حریص و کسانی که هنوز از طبیعت هزینه می کنند، علاقه ای نشان نمی دهد. بنابراین در جهان خرد، ما شاهد زنانی هستیم که می خواهند تعداد مردان را تا حد لازم پایین آورند. اما مردان به خاطر اینکه مسئولیت خود را به طبیعت گردن واگذار می کنند، در جهان بشری برای کار و ماجراجوییهای خود آزادی داشته اند. در تعریف انسان گفته اند که وی حیوان ابزار ساز است. این ابزارسازی خارج از حوزه طبیعت است. در حقیقت، ما با نیروی ابزار سازی خود قادر بوده ایم در برابر طبیعت بایستیم. مرد، که انرژی آزاد زیادی دارد این قدرت را پرورش داد و ترسناک شد. بنابراین هر چند در قلمروی زیستی زن هنوز بر تخت پادشاهی طبیعت می نشیند، اما مرد در بخش ذهنی، قلمرو خود را بوجود آورده و گسترش داده است. برای این کار بزرگ، استقلال ذهن و آزادی حرکت لازم بود. مرد از آزادی نسبی فیزیکی و عاطفی خود بهره گیری کرد و آزادانه به سوی توسعهی مرزهای زندگی پیش رفت. در این راه، او از مسیر پر خطر انقلابات و خرابیها گذشت. بارها اندوخته های او نابود شده و روند پیشرفت در ریشه آن از بین رفته است. هر چند

منافع زیادی بدست آمده با این حال ضایعات در مقام مقایسه، هنوز عظیم تر بوده است. به خصوص زمانی که بیشتر این ثروت در روند زوال خود پیشینه امر را با خود برده است. مرد در اثر تجربه‌ی مکرر مصایب این حقیقت را کشف کرده (و هر چند کاملاً آنها را به کار نبرده است) که در تمام آفرینشهای او، این ضریبان اخلاقی برای گریز از تباهی باید حفظ شود؛ و اینکه افزایش سیر نشدنی قدرت به پیشرفت واقعی منجر نمی‌شود، و هر چیزی نیازمند توازن است. و نیز باید در ساختار و بنیاد هر چیزی هماهنگی باشد تا نشانگر رشد واقعی حقیقت باشد.

این ایده ثبات در ژرفای فطرت زن نهاده شده است. او دوست ندارد که تنها با پرتاب تیری در تاریکی، و راجی کند. تمام قوای وی به طور غریزی برای به کمال رسانیدن پدیده‌های گوناگون کار می‌کنند؛ زیرا این قانون زندگی است. هر چند در حرکت زندگی هیچ چیز نهایی نیست، با این حال هر گام ضریبان تکامل خود را دارد، حتی غنچه هم رو به کمال است؛ چون سپس تبدیل به گل و میوه می‌شود. اما یک ساختمان ناتمام، احساس کمال را در خود ندارد. بنابراین اگر به طور نامحدود بالا برود به تدریج استحکامش کم می‌شود. ساخته‌های مردانه تمدن معنوی همچون برجهای بابل هستند که بیش از توان بنیادی خود بالا می‌روند و در نتیجه بارها و بارها واژگون می‌شوند. بنابراین تاریخ بشر همواره بر فراز و پیرانه‌ها در حال رشد است، هر چند این یک رشد مداوم زندگی نیست. جنگ فعلی نماد این مطلب است. سازمانهای اقتصادی و سیاسی، که تنها نمایانگر قدرت مکانیکی ناشی از تفکرند برآند تا سنگینی خود را در جهان بنیادین حیات به دست فراموشی سپارند. آزمندی فزاینده برای قدرت و ثروت، که به هیچ کمالی نمی‌انجامد و هیچ هماهنگی با کمال اخلاقی و روحی ندارد، باید سرانجام بر اثر سنگینی مصالح خود فرو ریزد.

در مرحله‌ی فعلی تاریخ، دنیای متمدن در واقع جهانی مردانه است. تمدنی ناشی از قدرت که در آن زن را به زور به حاشیه رانده‌اند. پس مدنیت توازن خود را از دست داده و از جنگی به جنگ دیگر می‌پرد. نیروهای محرکه‌ی آن نیروهای مخرب‌اند.

آئینهای آن با شمار وحشتناکی از قربانیان انسانی همراه است. این تمدن مغرضانه به خاطر نابرابری ذاتی خود، در راستای یک سلسله فجایع با سرعتی هراس‌انگیز در حال فروپاشی است. سرانجام زمان آن فرارسیده است که زن باید قدم به جلو گذارد و ضریبان حیات خود را با این حرکت بی‌پروای قدرت همراه کند.

زیرا، وظیفه‌ی زن، همان کار خاک است که نه تنها درخت را رشد می‌دهد بلکه رشد آن را در محدوده‌ای خاص نگه می‌دارد. این درخت باید زندگی داشته باشد و شاخه‌های خود را به تمام

جوانب بگسترانند. ولی همه‌ی رشته‌های پیوند عمیقتر آن پنهان و محکم در خاک قرار دارند تا به کمک آن زنده بماند. تمدن ما نیز باید عنصر ذاتی خود را داشته باشد وسیع، عمیق و استوار، و نباید تنها رشد محض باشد بلکه باید با هماهنگی رشد کند.

تمدن نباید هم‌ماش هماهنگی باشد بلکه باید مقتضای زمان خود باشد. زمان یک مانع نیست و مانند ساحل برای رودخانه است. کار ساحل رود هدایت جریان آب است و گرنه آب به مرداب می‌ریزد. این ضرب آهنگ است؛ ضرب آهنگی که نه تنها مانع جنبشهای جهانی نمی‌شود بلکه آنها را به سمت حقیقت و زیبایی هدایت می‌کند.

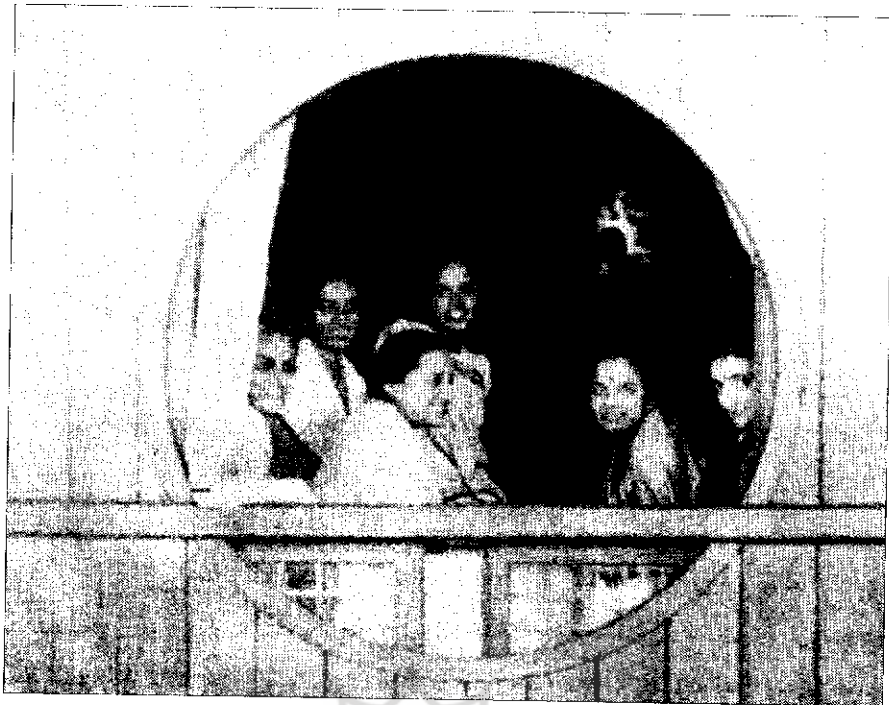
ویژگیهای نجابت، تواضع، از خود گذشتگی و قدرت فداکاری خیلی بیشتر از آنچه که مرد دارد در وجود زن به ودیعت نهاده شده است.

این ویژگی طبیعت است که نیروهای شیطانی را به مخلوقات کامل زیبایی تبدیل می‌کند؛ یعنی عناصر وحشی را با لطافت و مهربانی رام می‌کند که این امر ملایمت زیاد و عمیقی را به زن داده است که برای درمان و پرورش و ذخیره‌ی زندگی بسیار لازم است. اگر همه‌ی زندگی فدا شود پس مانند یک موشک خواهد بود که، برق آسا بالا می‌رود و لحظه‌ای بعد همچون خاکستر پایین می‌آید. زندگی باید همچون چراغی باشد که روشنایی اش بسیار عظیم‌تر از نور یک شعله بنظر آید.

این ژرفای فطرت زن است که امکان زندگی در آن ذخیره می‌شود.

من در جایی دیگر گفته‌ام که در زن غربی نوعی بی‌قراری مشخص دیده می‌شود که نمی‌تواند طبیعی فطرت او باشد. زیرا زنانی که در پی چیزی ویژه و خشونت‌آمیز در پیرامون خود می‌گردند تا علائق خود را فعال نگه دارند، ارتباط خود را با دنیای واقعی بریده‌اند. پاره‌ای از زنان و نیز مردان به صراحت از موضوعات عادی می‌گریزند و همیشه با ولع چیزی را می‌خواهند که خارج از عرف باشد و از حدود قدرت خود پا فراتر می‌گذرانند تا به خلاقیتی دروغین برسند که شگفت زده می‌کند ولی ارضاکننده نیست. اما چنین تلاشهایی، نشانه‌ی واقعی پایداری نیستند؛ و باید برای زنان زیانبخش‌تر باشند تا مردان. زیرا زنان قدرت زیستی نیرومندتری نسبت به مردان دارند. آنها مادران نسل خود هستند، علاقه‌ای واقعی به چیزهای اطرافشان دارند، و موضوعات مشترک زندگی‌اند، و اگر این ویژگی را نداشته باشند، آن نسل نابود می‌شود.

اگر زنان با محرک بیرونی، چیزی مانند یک ماده‌ی مخدر بیابند و به نوعی خمر دائمی حسی نگری عادت کنند، در این صورت حساسیت زیاد طبیعی خود و همراه با آن شکوفه‌های زنانگی خود، و قدرت واقعی خود برای حفظ نسل بشر را با چیزی که بشر بیش از



● ایندیراگاندی در مدرسه تاگور در سری نیکتان

همه بدان نیازمند است از دست می دهند.

علاقه‌ی مرد به هموعانش زمانی است که سودی در آن بیابد ولی زن از آن رو به همونوعان خود مهر می‌ورزد که وجودی زنده هستند، زیرا آنها بشرند. نه به خاطر کار خاصی که از آنها برمیاید یا قدرتی که دارند و او آن را تحسین کند. از آنجا که زن این قدرت را دارد. این چنین از ما دلبری می‌کند، با این حال، دل بستگی پرشور او آنچنان گیراست که گفتار او، خنده او، حرکت او، و هر چیز دیگر او را زیبا می‌سازد، زیرا نشانه‌ی ظرافت و وقار در این هماهنگی همراه با تمام دل بستگی‌ها در اطراف ما وجود دارد.

خوشبختانه، زندگی روزمره ما دارای زیبایی ظریف ولی بدون کشش برای چیزهای معمولی است، و ما با اذهان حساس خود شگفتی‌های آن را درک می‌کنیم زیرا آنها روحانی و نامرئی‌اند. اگر بتوانیم با نمودهای خارجی به این امر پی‌ببریم، درمی‌یابیم که جهان ما خود یک شاهکار است.

ما این واقعیت را با نیروی عشق خود درک می‌کنیم، و زنان با همین نیروی عشق با وجود پنهان سازی ناموزون چیزهای کم اهمیت در می‌یابند که قدرت و همدردی آنان، ارزشی بی‌اندازه دارد. اگر زنان علاقه‌ای به امور عادی، نداشته باشند، پس اوقات فراغتشان بیهوده خواهد گذشت، و چیزی در اطرافشان نیست که توجه‌شان را به خود جلب کند. از این رو آنها خود را با تب و تاب

سرگرم نگه می‌دارند، نه برای بهره بردن از زمان، که تنها برای پر کردن آن. جهان روزمره ما همچون یک نی است، ارزش واقعی آن در خودش نیست - بلکه کسانی که نیرو و صفایی دارند می‌توانند نغمه‌ای را بشنوند که خداوند از میان همان فضای خالی نی می‌نوازد. اما زمانی که زنان به ارزش گذاری اشیاء می‌پردازند ممکن است دیوانه‌وار به ذهن شما هجوم آورند. تا روحتان را در میعاد عشق ابدی خود به دام بیندازند، و شما را با امور بی‌معنا و روزمره، به تلاش برای خاموش کردن صدای خداوند وادار کنند.

منظور من این نیست که زندگی خانوادگی، تنها گزینه برای یک زن است. منظور من این است که دنیای انسان، دنیای زن است، چه خانوادگی باشد یا پر از فعالیتهای دیگر زندگی به شرطی که فعالیتهای انسانی باشند، و نه تلاشهای انتزاعی محض برای سازماندهی.

هر جا که چیزی شخصی و انسانی است، دنیای زن همان جا است. دنیای خانواده، است که هر کس در آن ارزش خود را به عنوان یک شخص می‌یابد. بنابراین ارزش او، ارزش بازاری نیست، بلکه ارزش عشق است، یعنی، ارزشی که خداوند در رحمت بیکران خود برای همه‌ی مخلوقاتش قرار داده است. این دنیای خانواده موهبتی خداوندی به زن بوده است. او می‌تواند درخشش عشق خود را ورای مرزهای آن در تمام جوانب بگستراند، و حتی آن را به ارث گذارد تا فطرت زنانه‌ی او را هنگامی که آن ندا بسوی او می‌آید شاهد باشد. اما حقیقتی که نمی‌توان نادیده انگاشت، لحظه‌ای است که او در آغوش مادرش زاده می‌شود و در کانون دنیای واقعی خودش متولد می‌گردد، دنیای روابط انسانی.

زن باید از قدرت خود برای شکستن پوسته‌ها بهره‌گیرد و به ذات اشیاء برود، جایی که در آن معمای زندگی به شکل دل‌بستگی در می‌آید. مرد دارای این قدرت به این میزان نیست ولی زن این قدرت را دارد، اگر آن را نکشد. - و بنابراین او به مخلوقاتی عشق می‌ورزد که برای ویژگیهای خود دوست داشتنی نیستند. مرد باید کار خود را انجام دهد. جایی که همواره در حال ایجاد قدرت و ثروت و بنا کردن نهادهایی از انواع مختلف است. اما خداوند زن را برای عشق ورزیدن به این جهان فرستاده که جهان امور و حوادث معمولی است. زن در جهان جن و پری نیست که در آن سالهای سال می‌خوابد تا اینکه با عصای جادویی بیدار شود. در جهان خداوند، زنان در هر جا عصاهای جادویی خود را دارند، که دل آنان را بیدار نگه می‌دارد، - و اینها نه عصاهای طلایی ثروت هستند و نه گرزهای مرصع قدرت.

همه‌ی پیامبران و آموزگاران روحانی ما بر ارزش بیکران انسان صحه گذاشته‌اند، این ماده‌گرایی گسترده‌ی عصر حاضر است که بی‌رحمانه افراد را در برابر بتان سفاک سازمان قربانی می‌کند. هنگامی که مذهب، ماده‌گرایی بود، هنگامی که انسانها (مردان) خدایان خود را به خاطر

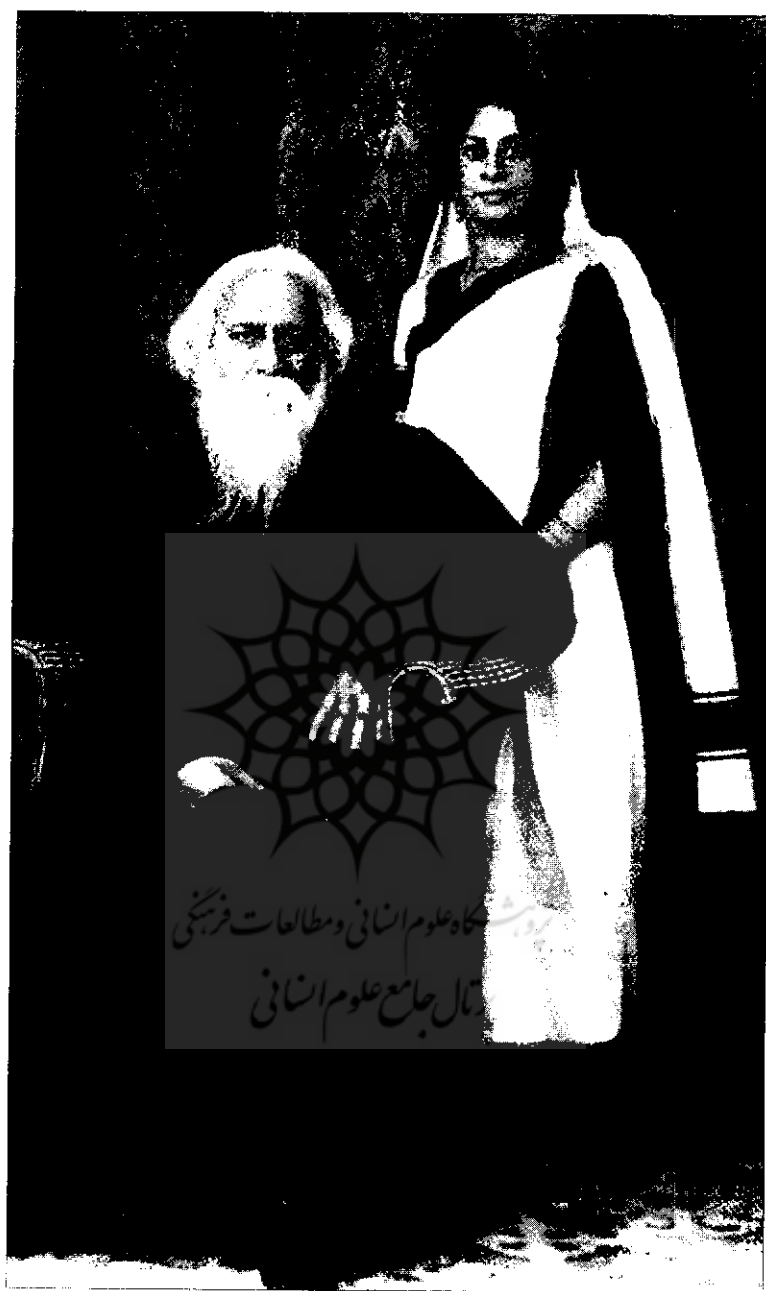


همسر ناگور (مرینا لینی دوی) ۱۸۸۳

ترس یا برای حرص ثروت و قدرت عبادت می‌کردند، آداب عبادت رنج‌آور بود و قربانیان بی‌شماری را می‌طلبید. با رشد زندگی روحانی بشر، عبادت ما به عبادت عشق بدل شده است. در صحنه‌ی فعلی تمدن، که قطع اندام افراد با تمجید روبرو می‌شود زنان از زن بودن خودشان احساس شرم می‌کنند. زیرا خداوند، با پیام عشق خود، آنان را به عنوان نگهبانان بشر فرستاده است، و در این رسالت الهی، بشر برای ایشان مهم‌تر از ارتش و نیروی دریایی و مجلس، مغازه‌ها و کارخانجات است. در اینجا آنان به خدمت در معبد واقعیت مشغول‌اند جایی که عشق ارزشمندتر از قدرت است.

اما چون مردان با قدرت خودشان حیات و روابط انسانی را ناچیز می‌شمارند زنان سعی دارند تا زن بودن خود را انکار کنند. و تنها در کنار قدرت و سازمان معنا پیدا کنند. در عصر ما غرور زنان هنگامی خدشه‌دار می‌شود که آنها را تنها به عنوان مادران این نسل بشماریم نه به عنوان خادمان نیازهای حیاتی وجود و یا خادمان نیاز عمیقی‌تر و روحانی به عشق و همدردی. از آنجا که مردان با ریای زاهدانه، در دنیای ساختگی خود سیر می‌کنند، زنان با شرمساری خدای واقعی خود را به جای پرستش او برای جان نثاری در عشق، ویران می‌کنند.

تغییرات دراز مدت در زیر بنای جامعه که بر روی آن دنیای زن پایه و بنیان دارد آن را به سستی کشانید. تمدن به کمک علم رشدی بیش از پیش مردانه داشته است؛ بدان سان که حقیقت کامل انسان بیشتر و بیشتر نادیده انگاشته می‌شود. سازمان در حال تعرض به حوزه روابط شخصی است و احساس در حال تسلیم شدن به قانون است. در برخی جوامع قدیم که زیر سلطه تصورات مردانه، نوزاد کشی رواج داشت بی‌رحمانه تعداد زنان را تا حد ممکن پایین نگه می‌داشت. همین وضع به شکلی دیگر در دنیای متمدن امروزی رخ داده است. تمدن در حرص مفراط خود برای قدرت و ثروت، زن را از بیشترین بخش دنیای خودش محروم کرده است، و «خانه» هر روز به نفع «اداره» بیشتر سوت و کور می‌شود. این پدیده کل دنیا را فرا گرفته و به ندرت جایی برای زنان باقی می‌گذارد. این موضوع نه تنها به زن ضربه می‌زند بلکه به او اهانت می‌کند. اما زن نمی‌تواند با قدرت متجاوزانه مرد برای همیشه تنها به تزیینات مشغول شود. زیرا او در دنیای امروز نه تنها کمتر از مرد مورد نیاز نیست بلکه شاید بسیار بیشتر از او (برای ما) ضروری باشد. در تاریخ زمین‌شناسی دوران رویدادهای سهمگین بسیار عظیم که زمین پختگی لازم نیافته بود گذشته است. و تمدن تجارت رقابتی و قدرتهای متخاصم آن باید برای آن مرحله از کمال که قدرتش عمیقاً در زیبایی و رحمت، جلوه‌گر می‌شود چاره‌ای بیاندیشد. زمان زیادی جاه‌طلبی محور تاریخ ما بوده است به طوری که حقوق هر فردی زیر تیغ نیروی حاکم قرار داشت و انسان برای رسیدن به خوبیها از شیطان کمک می‌گرفت.



● ناگور با دختر خوانده‌اش پراتیما در ایران (۱۹۳۲)

بنابراین هر چند در مرحله فعلی تاریخ، مرد، با نادیده انگاشتن اصل پویایی رشد، برتری مردانه خود را به رخ می‌کشد و تمدن خود را با ساختمانهای بزرگ سنگی می‌سازد اما نمی‌تواند همراه با آن ماهیت زن را در زیر گرد و غبار یا در مصالح بی‌روح ساختمانی خرد کند. خانه‌ی زن ممکن است در هم کوبیده شود، اما خود زن نمی‌میرد و نمی‌تواند بمیرد. مسئله این نیست که زن در تلاش برای آزادی خود در حیات و زندگی است و بر ضد قدرت مرد مبارزه می‌کند بلکه او مخالف تمدن مردانه‌ای است که هر روز قلبش را می‌شکند و زندگی‌اش را به ویرانی می‌کشد.

او باید تعادل اجتماعی گمشده را با توجه به وزنه کامل زن در ایجاد جهان انسانی باز یابد. ماشین عظیم سازمان، با گسترش رنج و سرکوب مداوم زوزه کشان در شاهراه زندگی به پیش می‌رود. زیرا سرعتش باید بیش از سرعت هر چیز دیگری در دنیا باشد. بنابراین زن باید به دنیای جریحه‌دار شده و فرودست افراد وارد شود، اگر چه باید ادعا کند که هر یک از آنان همانند خود او هستند، بی‌فایده و کم اهمیت. او باید با دقت از تمام گل‌های زیبای احساس در برابر خنده اندوه آور علم حرفه‌ای محافظت کند. او باید هرزگی در حال رشدی را نابود کند، که زاده‌ی محرومیت از شرایط طبیعی و تحمیل شده بر زندگی توسط نیروی سازمان یافته طمع است. امروزه مسئولیت زن بیشتر از هر زمان دیگری است و حوزه وظایف او بسیار بیشتر از محدوده‌ی زندگی خانوادگی است. جهان ما با مردمانی توهین شده [برای نجات خود] به زن متوسل می‌شود. این افراد باید ارزش واقعی خود را دریابند؛ یکبار دیگر در آفتاب سر خود را بالا بگیرند؛ و ایمان خود را در عشق به خدا از راه عشق به زن تجدید کنند.

مردان، پوچی تمدن امروزه را دیده‌اند، که بر مبنای ناسیونالیسم قرار دارد، - یعنی، بر مبنای اقتصاد و سیاست و نظامیگری ناشی از آن، مردان آزادی و انسانیت خود را نابود کرده‌اند تا دارای سازمانهای مکانیکی عظیم شوند. بنابراین این امید هست که تمدن آینده فقط بر مبنای رقابت اقتصادی و سیاسی و استثمار نباشد بلکه بر اساس همکاری اجتماعی در سراسر جهان باشد براساس ایده‌آلهای روحی متقابل، و نه بر مبنای آرمانهای کارآیی اقتصادی، و آنگاه زنان جایگاه واقعی خود را باز می‌یابد.

چون مردان در کار ساخت سازمانهای بسیار وسیع و عظیم بوده‌اند، این گونه پنداشته‌اند که این قدرت سرنوشت ساز چیزی از کمال را در خویش دارد. این عادت آنان می‌شود و برایشان دشوار است تا ببینند که واقعیت در آرمان فعلی پیشرفت آنان از دست می‌رود.

اما اگر زن از مسئولیتهای خود آگاه باشد، می‌تواند ذهن بدیع خود و تمام نیروی محبت خود را در امر نوسازی یک تمدن معنوی به کار گیرد. البته، او می‌تواند در دیدگاه خود بی‌خیال یا خیلی کوتاه بین باشد و بنابراین رسالت بزرگ خود را انجام ندهد. تنها به دلیل اینکه زن منزوی

بوده و همواره در نوعی گمنامی زندگی می‌کرده است، فکر می‌کنم پاداش خود را از تمدنی که منتظر آمدن آن است می‌گیرد.

این انسانهایی که لاف زن قدرت خود و متجاوز در استعمار دیگران بوده‌اند و معنای واقعی تعالیم خداوند را نمی‌فهمند و نمی‌دانند که فروتنان وارثان زمین خواهند بود، در نسل آتی زندگی شکست خواهند خورد. این همان چیزی است که در روزگاران قدیم، در زمانهای پیش از تاریخ، برای آن جانوران غول پیکر مانند ماموتها و دایناسورها رخ داد. آنان مالکیت زمین از دست داده‌اند. آنها عضلات بسیار بزرگی برای تلاشهای بسیار عظیم داشتند اما مجبور شدند در برابر مخلوقاتی تسلیم شوند که عضلاتشان بسیار ضعیف‌تر بود و کسانی که جای کمتری را می‌گرفتند. و در تمدن آینده، زنان، این مخلوقات ضعیف‌تر - که همیشه در سایه‌ی آن مخلوقات تنومند، یعنی مردان، می‌زیستند - جایگاه خود را خواهند داشت، و آن مخلوقات بزرگتر تسلیم خواهند شد.



منتشر شد:

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی
حافظ ناشنیده پند

برگی چند از دفتر خاطرات محمد گلندام

نوشته

ایرج یزشک‌زاد

انتشارات شهاب و نشر قطره - تهران خیابان فاطمی - خیابان ششم - پلاک ۹

تلفن ۳ - ۸۹۷۳۳۵۱

RABINDRANATH

GORL

SELECTED ESSAYS

CREATIVE UNITY

SADIANA

MAN

PERSONALITY

NATIONALISM

CRISIS IN CIVILISATION

THE RELIGION OF MAN

GREATER INDIA